



۲۰۱۸/۱۲/۰۷

داؤد موسی

سوزن و جوالدوز



به تاریخ ۵ جولای ۱۹۹۶ داکتر این ویلموت (Ian Wilmut) یک دانشمند سکاٹلندی موفق به تولید یک بره سالم، به نام دالی، از حجره واحد پستان یک گوسفند گردید که این عملیه را کلونینگ (Cloning) می گویند. نامبرده با این عمل خود ثابت نمود که برای بقاء نسل حیوان و نبات دیگر جفت شدن جنس نر با جنس ماده الزامی نبوده، بلکه جنس ماده به تنهایی هم می تواند (در صورت ضرورت) مالک الرقاب جامعه بشریت در آینده باشد. این "خبر بد" را بدان جهت میگویم که چون ماشین اولاد سازی (به شمول رجم) به تنهای در وجود جنس ماده سراغ شده می تواند، پس در صورت فقدان جنس مرد، زنان میتوانند یک دنیای عاری از مردان را نیز به وجود بیاورند. و اگر حیواناتاً مردان هم بخواهند با کاربرد همین پروسه یک دنیای خالی از زنان را به وجود بیاورند، با مشکل نبود رحم بر می خوردند. پس از نظر علمی و (نه از نظر عقیدوی) زن جنس اصل را تشکیل داده و مرد از فروع آن می باشد. ممکن برای مردان وقوع چنین واقعه ای قرین آنچه که "در کتابها" به نام "طامات صغری" آمده است، باشد.

از نظر علمی وقتی یک حجره جنسی مرد که سپرم (Sperm) نامیده میشود، تخم زن را القاح می نماید، در ساختمان وجود نوزادی که ازین تجمع به وجود می آید، از نظر وزن یا حجم حتی یک در بلیون حصه آن نیز ناشی از همین سپرم نمی باشد. پس یک طفل در لحظه تولد هرچه دارد، از وجود مادر دارد. اما مرد با همین "اشتراک نا چیز" خود پوره ۵۰ در صد خواص ظاهری و پنهانی نوزاد را به خود اختصاص می دهد. ممکن همین بی عدالتی طبیعت اساس ظلم و تعدی مردان را بر زنان تشکیل بدهد.

علاوه برین علمای طبیعی را عقیده برین است که تکمیل شخصیت یک طفل در سن دونیم سالگی به وقوع می پیوندد. و ما میدانیم که اکثر اطفال همین قسمت از عمر خود را در آغوش یا پهلوی مادر بسر می برند. پس به فحوای این که انسان فرا آورده طبیعت و تربیت خود می باشد، علاوه برین که وجود ما همه و همه از وجود مادر متشکل است، این واقعیت نیز دلیل دیگر است برین که تربیت مادر نیز بر خوی و خاصیت ما تأثیر اول را دارد.

نکته دیگر اینکه یک مرد سالم از نظر تیوری در یک سال به آن مقدار سپرم تولید کرده می تواند که پنج ملیون زن را حامله بسازد. برخی از مردسالاران این حقیقت را دلیل برای رواداشتن تعدد زوجات یا فعالیت های جنسی مردان در خارج حلقه ازدواج می شمارند.

با ذکر این حقائق و به احترام تجلیل روز های حقوق زن در افغانستان می خواهم یکی از نوشته هایم را که بیشتر از بیست سال قبل در یکی از رسانه های خارجی نشر شده بود از نظر شما خوانندگان عزیز بگذرانم:

چند روز پیش شبنامه ای را در دم کتاب اشعار خانم بهار سعید که در این تازگی ها از طبع بر آمده برایم فرستادند که واجد احساسات متضادی در من گردید. احساسات متضاد امریکاییان به حالتی می گویند که موثر بنز یک شخص با موثر ربا یکجا از کوه لول بخورد.

من در این اواخر روی یک نوشته ای کار می کردم مبنی بر این که در کلتور ما اگر غیر حقایق و موضوعات خلاف ارزش های اجتماعی را در لفافه شعر خوب عرضه کنیم، با اغماز مردم چه، که بلکه بعضاً با تأیید شان نیز مواجه می گردد. این شبنامه نویس (که برای اختصار او را منبع "شبانو" می نامیم) با پیام مخالف خود تمام تیوری مرا نقش بر آب ساخت. اولاً از خشم زیاد از خود می پرسیدم که حالا که الحمدالله در مطبوعات آزاد برون مرزی به همدیگر برملا فحش زیر دامنی هم می دهیم، دیگر ضرورت به شبنامه نویسی چیست؟ از یک طرف هزار اندر هزار هموطن ما با دست خالی در قبال قدرت نمایی های قشون سرخ و کی جی بی، سینه سپر کرده اند، و از سوی دیگر جُبن عده دیگر ما به حدی ست که حتی در سرزمین تعدیل اول first Amendment هم جرأت ابراز نظر آزاد را نداریم (۱). ناگزیر خود را به این قناعت دادم که ممکن دلیل چنین تشبثات زیر پرده بی این باشد که آدم وقتی با حرام عادت میکند، حلال دیگر برایش کیفیتی ندارد.

در عین حال از خواندن این شبنامه و درک احساسات عالی نویسنده گمنام آن من هم احساس خوشوقتی نمودم زیرا باز یک ملامتگری پیدا شد که به نام دفاع مقدسات آداب معاشرت یا تهذیب گفتار و نوشتار قد علم نموده و مرزهای اخلاق ادبی را برای ما از نو خط اندازی می نماید.

قبل بر اینکه در این مورد بحث بیشتر نموده باشیم، پیشنهاد من اینست تا از همه اولتر اصل را از فرع بشناسیم یعنی تبعیض قدر مسلم را از غیر مسلم بنماییم. قدر مسلم و آنچه بدون چون و چرا قبول شده اینست که "دلم بایسکلم" در کشوری که اکنون زندگی می کنیم (امریکا)، از نظر عملی شاخص حدود کار ها قانون این خاک است. یعنی سخن و نوشته خوب و بد را تنها قانون تمییز می نماید و بس. یا قانون شانرا محترم می داریم. یا از کشور شان می برابیم، و یا هم با قبول عواقب آن قانون می شکنیم.

اگر خواننده گرامی تا اینجا با استدلال من اشکالی دارند توصیه من اینست که از این فراتر نخوانند زیرا گمان نمی کنم منطق من از این به بعد رو به بهبود باشد.

۱- مراد از تعدیل اول در قانون اساسی امریکا می باشد که توسط آن آزادی بیان و مطبوعات به همگان تضمین گردید.

..... تنها به آن عده انگشت شماری که هنوز هم با من هستند از قدر غیر مسلم (یعنی قابل مباحثه) تذکاری میدهم و آن اینکه ما افغان ها چه به نام مسلمان باشد، چه به نام شرقی، مثل دیگر اقوام بشر، بعض معیار های کلتوری را برای خود تراشیده ایم که جامعه ما از عدول از آنها به نحوی یا دیگری شانه خالی می کند. برخی از این معاین و وابسته به زبانیست که ما برای قیام رابطه با یکدیگر به کار می بریم. از قبیل بزرگان را (تو) نگفتن و مثل بچه های کوچ که نزدن که از کودکی به گوش ما زده شده. در پایین، ما واقعیت مراعات این معیار ها را در شعر فارسی کمی عمیق تر تحت مطالعه می گیریم.

واضحست که قسمت عمده موضوع شعر را در فارسی، در وفق با زبانهای عربی، ترکی، پشتو، اردو و غیره، سکس و شهوت تشکیل میدهد. بقیه را هم دین، اخلاقیات، خود ستایی شاعر، شکایت از دیگران، اساطیر و غیره. اصلاحات از قبیل یار، معشوقه، وصال، فراق، دلبر، لب لعل، آغوش گرم، بت پرستی و غیره همه به جز از کنایه از همان گزینه اول الذکر بشری نمی باشد. این هم واضحست که منع کاربرد این اصطلاحات در شعر ما به منزله مرگ شعر فارسیست.

از اینکه بگذریم، عده ای از شاعران پا را اندکی فراتر گذاشته و بعضاً کلماتی از قماش سینه مرمین، ساعد سیمین، انار پستان و غیره را در کلام خود به کار می برند. در حالیکه کلتور ما عمدتاً چندان حوصله کاربرد چنین کلمات و اصطلاحات را ندارد. با آنهم چون آنها در لفافه گفتار نغز به کار برده می شوند تحمل آنها منتهی بعضاً با ابروان بالا کشیده متصور است.

بالاخره با آثار یک گروه دیگر از شعرا مواجه میشویم که انتخاب کلمات شان آنقدر بی پرده (و برغم بعضی ها رکبیک) است که تنها در گفتار طبقات پایین جامعه خود (اوباش و بچه های کوچ) به آن بر می خوریم. مثال های این نمط شاعران (هزل سرا) در زبان فارسی عبید زاکانی، اسماعیل سیاه، ایرج افشار و غیره استند. ما به همین علت که این عده هزل سرا هستند از شعر شان انتقاد نمی کنیم. حتی کلام خیام را نیز نادیده میگیریم. امید من از نوشتن این سطور اینست که با فهم اینکه ما مردم در گذشته در تطبیق معیار سخن بر شاعران خود سخت گیر نبوده ایم، حالا هم پرنسیپ یک بام و دو هوا را کنار بگذاریم.

در هر دو نقدی که بر اشعار "بهار سعید" توسط خانم وسیمه عباسی و آقای سراج و هاج در شماره اخیر آئینه افغانستان به چاپ رسیده، اصطلاح "سنت شکن" چند بار به کار برده شده. کلمه سنت (اگر از تعبیر دینی و مذهبی آن بگذریم) به معنی روش، سلوک و طریقه می باشد. سنت شکن هم کسی است که کاری را که دیگران کرده اند نمی کنند، یا بالعکس، در پایین خواهیم دید، آنچه را که به نام معیار سنتی کلام اینقدر عزیزش میداریم توسط استادان سخن فارسی و پشتو آنقدر زیر پا شده که دیگر غیر از پترة چیزی در آن باقی نمانده.

آغاز با کلام حضرت مولانا جلالالدین بلخی (رح):

پا بر آورد و خر اندر وی سپوخت	آتشی از ک. . . خر در وی افروخت
خر مؤدب گشته در خاتون فشرد	تا به خ. . . در زمان خاتون بمرد
بر درید از زخم ک. . . خر جگر	روده ها بگسته شد از همدیگر

ک. . دیدی و کدو نه دیدی؟ ذکر دیدی و آن دیگر ندیدی

این اشعار را از (داستان آن کنیزک که با خر خاتون خود شهوت می راند) از دفتر پنجم مثنوی نقل کردم. عذر تراشان کار برد این کلمات در شعر مولانا به این عقیده اند که مقام روحانیت حضرت مولانا آنقدر والاتر از دیگرانست که او را از مراعات چنین معاین اخلاق عامه معاف باید شمرد. پس اگر روحانیت جواز کار برد این کلمات است، باید گفت که در تاریخ زبان ما سخنوران و نویسندگان بزرگی گذشته اند که مراعات آداب سخن را هیچ گاهی از نظر دور نداشته اند. امام غزالی (رح) یکی از مثال های بارز همین بزرگانست.

حتی من که به بد زبانی شهرتکی هم دارم جرأت تکرار عین الفاظ مولانا را درین نوشته ننموده ام. مهمتر هم اینکه با وجود چنین الفاظ، کتاب مثنوی مولوی به نام قرآن در زبان پهلوی خوانده اند (العیاذ بالله). و هیچ کسی در این چند صد سال اعتراضی بر این تسمیه ننموده است.

آخر چطور میتوان متن قرآن پاک را با چنین کلمات نسبت داد؟
پاسخ بسیار بسیط است.

مردم از اعتراض می ترسند و خود را به این قناعت داده اند که مراد مولوی از کاربرد چنین کلمات اصلاً ارائه یک درس عمیق اخلاقی و فلسفی بوده و معنی ظاهری را نباید در نظر گرفت.

باز هم گفته می توانیم که سراغ سر مشق اساسی دروس اخلاقی مسلمانان را در کتاب هایی می توانیم بگیریم که اثری از چنین کلمات در آن دیده نمی شود. اگر بکدام دلیل مکتومی هم حضرت مولانا پیشقدم کدام مکتبی ادبی یی باشد، چه دلیلی موجود است که شاعران دیگر از ایشان پیروی نکنند؟

از حضرت حکیم سنائی (رح):

اسم شان ابوالمجد مجدود این آدم است و به خاطر قدامت شان (۱۴۰ سال قبل از حضرت مولوی) ایشان را پیشتاز کلام عارفانه در نظم فارسی میدانند. او در مدح پدر خود می سراید.

پدری دارم از نژاد کرام از بزرگی که هست آدم نام
قدم از کار خویش سیر شده سر به بیمار پسرش ک... شده

باز میگوید:

خود به یک دم . . . خر بخورند و تو آبی خوری قفا بدرند
گر به چرخ این سگان برابندی دختر نعش را به گ... دی
پیش دیوار کعبه خر بگ... د پس به یک تیز غسل فرمایند (۲)

۲- نقل از کتاب (کارنامه بلخ) یا (مطابحه نامه) از انتشارات دانشگاه تهران.

از شیخ اجل سعدی:

با این همه، چون ک.. تو می‌آرم بیاد
پیراهن تو بتن خالی دیدم
دوست میدارم که در ک.. ش برم
مومنم خوانم و نه ای مومن
آبم به دهان ک.. می آید
شلوار تو را کشیدگی خواهم دید؟
نازنین تر عضوی از اعضای من
گبری ای ک.. خواره زن، گبری (۳)

از ابولمغانی بیدل علیه الرحمه:

این دور دور حیض است و وضع متین کی دارد؟
باد و بروت مردمی غیر از سرین کی دارد؟
آثار حق پرستی ختم است بر مخنث
غیر از دبر سرشتان سر بر زمین کی دارد؟
یک غنچه صد گلستان آغوش می گشاید
مقعد به خنده باز است طبع حزین کی دارد؟
ادبار مرد و زن را نگذاشت نام اقبال
یک (ک) و (و) و (ن) است تا (ک) و (س) کی دارد؟

مرزا غالب که اردو زبانان مرتبه شخصیت او را تا مرزهای تقدیس بالا برده اند، به زبان فارسی نیز اشعار فراوانی دارد. عده زیادی از اشعار او در مدح ملکه ویکتوریا، لارڈ آکلند و عده کثیری از استعمارچیان بزرگ همعصر او - که هموطنان وی را به خاک و خون و غلامی کشانده بودند - می باشد.

او میگوید:

فروغ طالع ایام مستر استرلنگ که فرخ رویش تافتی چو خور ز جبین
سواد هند ز لطفش شکنج طره حور بساط دهر ز لطفش فضای خلد برین

۳- نقل از (کلیات سعدی) بخش هزلیات

در سال ۱۸۴۹ که حکومت هند برتانوی قیام آزادی طلبی مردم پنجاب را به وضع بسیار فجیع و بی رحمانه ای سرکوب نمود، "غالب" شرح آن واقعه را چنین آغاز مینماید.

از این سو بهادران جهان جوی نامدار ایستاده زیر ظل لوای گورنری
دانا دلان دادگر انگلند را بخشیده حق ز بس که شیوه برتری
زان سو سیه دلان کج اندیش بد نهاد در سر فگنده باد خلاف از سبک سری (۴)

از خوشحال خان ختک:

زه د دی غـ . . له لاسه چا و ته فریاد کرم لموځ زما له لاسه وزی چی کـ . یاد کرم
د تیرا په ملک کی نشته آذان الله اکبر د خپل غـ .. منت را باندی چی وینس می کاندی
چه ملا به بانگ نماز وی، ما به کـ.. غو د روژی په څه ثواب بی نا بنیاد کرم

به همین منوال صد ها شاعر مسلمان شرقی در وصف می و شراب خواری اشعار فراوانی سروده اند و بعضاً در وصف آن اکثر مقدسات را زیر پا می گذارند. مثالی چند از ابیات مختلف حضرت لسان الغیب حافظ شیرازی:

به کوی میفروشانش به جامی بر نمی گیرند
زهی سجاده تقوی که یک ساغر نمی ارزد
پیاله در کفتم بند تا سحرگه حشر
به می ببرم هول روز رستاخیز را
نیست در کس کرم و وقت طرب می گذرد
چاره اینست که سجاده به می بفروشیم

بیجا نیست یک مثالی هم از فروغ فرخزاد شاعره ایرانی ذکر نمایم:

گنه کردم، گناه پر از لذت در آغوشی که گرم و آتشین بود
گنه کردم میان بازوانی که داغ و کینه جو و آتشین بود
لبش بر روی لبانم هوس ریخت ز اندوه دل دیوانه رستم

۴- نقل از (کلیات فارسی غالب) جلد دوم، ص ۱۹۷ چاپ مجلس ترقی ادب، لاهور

خداوندا چه میدانم چه کردم در آن خلوتگه تاریک و خاموشی

ولی باز هم آنانی که برای این تجاوزات صریح بر نورم های اجتماعی ما حیلۀ شرعی می تراشند، می گویند مراد از شراب، شراب این جهانی نبوده بلکه از "شراب انطهور" (°) است. آن شراب که از پیدا وار بهشتی است، نه بر سجاده تقوی بر تری دارد، نه با کفن این دنیای کاری دارد، و نه با روز محشر که هنوز سرنوشت نیک و بد در آن معلوم نیست؟ شاعران میخوار و عربده جو هم همواره در تاریخ قدیم و معاصر ما وجود داشته و کسی هم جرأت نکرده به آنها بگوید "ای بابا جان این می که تو چنین آشکارا می ستایی در قرآن حرام خوانده شده و عمل شیطان".

لیکن خواجه حافظ تنها به مدح شراب هم بسنده نکرده و میگوید:

پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت

آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد

یعنی پیر ما چه چشم خطا پوشی دارد که خطا های خداوند را که در صنع (خلقت) مرتکب گردیده !!! نادیده میگیرد. اگر با مصراع سعدی که خطا بر بزرگان گرفتن خطا است، اینان را از گزند قلم همچو منان و ارهانیم، نمی دانم حضرت کلام الغیب (حافظ) را چه چیز جرئت داده تا بر بزرگترین بزرگان خطا بگیرد و ما بالنوبه آن را با کام مصراعی تیرنه کنیم؟

امید من از وجدان شبانو اینست که قبل از آنکه به اصطلاح سوزن را بجان خود روا نداشته و جوالدوز را بر دیگران حواله نماید، یکبار هم حافظ را تا اخیر بخوانند و باز قلم برداشته و به نام انصاف هم که شده آنرا با همان روحیه "شبنامه" بهاری خود به نقد بسپارند. به احتمال قوی که در آن صورت عنوان شبنامه جدید شان "چیست یاران طریقت بعد از این تدبیر ما؟" خواهد بود. زیرا آن سنتهای ارجمند را از مدتیست که پیر ما در راه مسجد به میخانه زیر پا گذاشته است.

می آنیم برین موضوع که سرودن همچو شعری خاصاً برای یک زن افغان مجاز است یا خیر؟ در این مورد در مقدمه کتاب شعر بهار بحث کافی توسط دکتور شهپر صورت گرفته (۱) است. نامبرده و همچنان آقای وهاج به این عقیده اند که شعر بهار به منزله شرابیست که هنوز کافی کهنه نشده و تقدیر از طعم آن برای نسل های آینده سهلتر خواهد

°- این کلمات در واقع تحریفی از الفاظ (شراباً طهوراً) می باشد که در قرآن کریم وجود دارد.

۱- با حفظ حق مخالفت خود با بعضی از نظریات دکتور شهپر باید گفت جوامع بشری بعضاً به بهانه نجابت و اخلاق مرتکب اعمال مضحکی شده اند. از جمله میتوان عادت زنده به گور کردن دختران اعراب دور جاهلیت را نام برد. ولی اگر ادعای نماییم که برای نجابت، اخلاق، سنت و قرارداد های اجتماعی در جوامع بشری اصلاً محلی وجود ندارد، نیز بهمان اندازه مضحک است و دعوت به تلاشی شالوده اجتماعی.

بود. ممکن او (دکتر شهپر) در نظر خود از گفتار مارک تو این الهام گرفته باشد که میگوید: این رادیکال ها هستند که (در یک جامعه) پندار نو را به میان آورده و مدتی خود را با آن مشغول میدارند. وقتی از آن خسته شدند، محافظه کاران نظر شانرا گرفته و در عمل پیاده می کنند. بد نیست از خود پرسیم که در مرحله کنونی "بهار سعید" بدون اجازه ما مکنون دل خود را به زبان شعر آورد، آنرا چاپ نموده و به نشر سپرد، آیا از دست ما چه کاری ساخته است؟ بسیار کار ها:

تپیدن، سوختن، در خاک و خون غلتیدن و مردن به حمدالله که درد عاشقی تدبیر ها دارد

سؤالی که من می خواهم بر گفته دکتر شهپر علاوه کنم اینست که مگر خداوند تهنیب گفتار، کود اخلاقی و قول کریم را تنها بر زنان مقرر نموده است؟ مگر ما در عمل، بی بند و باری شاعران خود را (به شمول فرخزاد) همیشه با اغماز و سکوت اقبال نکرده ایم که حالا خانم "بهار سعید" را (برای اینکه زن افغانست) و برای تکرار مکررات اینگونه به باد ملامت گرفته ایم؟ در کجای کلام شاعران ما دین، ایمان، اخلاق و ناموس به خاطر یکشب وصال معشوق فروخته نشده که این "عاجزه" را این طور بیرحمانه محکوم می کنیم؟ حتی می ترسم که ذکر داستان فوق مولوی را نیز برای آن نادیده بگیریم که مثال و آله تمسخر در واقعه زن بوده. اگر مولوی، حافظ، فرخی، سنائی، سعدی، خوشحال، ماشوخیل و بیدل در ماحول اسلامی چند صد سال پیش، خود را مقید به حدود تهنیب مسلمانی نمی دانستند، شاعره ما در آستانه قرن ۲۱ آنهم در امریکا چه مجبوریتی به مراعات آن دارد؟ اقلاً شاعره ما که ادعای روحانیت ندارد. یک مثالی از انتخاب کلمات (بهار سعید) را با کلمات فوق الذکر شاعران زبده فارسی و پشتو مقایسه میکنیم.

بیا مرا بتراش ای تنم به دستانت

به بت سرای دلت در شبان رویائی

بیا مرا بتراش تا سحر مرا بتراش

به لمس و بوسه و ناز و نیاز و زیبایی

بیا مرا بتراش در حریر و ابریشم

به بستر شب تنهایی سوز عریانیت

ز شوق پنجه کشیدن ز پای تا به سرم

چو نور و سوسه شمع ذوق چشمانت

ز بوسه ریز لبانت ببار گل به تنم

شراب تشنگی عشق در گلویم ریز

ببر دلم بر سر بال های مژگانیت

به جذبه های نگاهت ز خود فرویم ریز
بکش مرا به خم و پیچ های آغوشت
به گونه نفس آتشم کن، آیم کن
میان عشق قوی پنجه دو بازویت
بگیرم و بفشار، بشکن و خرابم کن

"شبانو" مینویسد: اکثریت قاطع ما افغان ها، چه مرد و چه زن (به استثنای یکدهه!) به سنتهای اجتماعی و مقررات دینی خود ارزش و احترام قابل هستیم. . . همین که همه با وجود مثال های بالای خاموش بوده اند دلیل بی خبری یا چشم بستن بر روی حقیقت از جانب ماست. زیرا این همه تعرضات صریح به سنت های اجتماعی ما خود نشانه سقم ادعای "شبانوست" و اثبات این حقیقت که چنین نورم ها بر کلام شاعران قابل تطبیق نبوده و نه بوده می تواند. اگر نه چطور می توانند این مشت نمونه خرور را که در بالا ذکر شد نادیده بگیرند؟ سوال مهمتر اینست که حالا که "شبانو" دیگر رنگ بی خبری را هم بر چهره زده نمی تواند، اولتر کی را تکفیر می کند؟

در جای دیگری مینویسند که *feminisme* (اصل تساوی زن با مرد) که قلّه بلند آن تا بلند های همجنس بازی زنان Labsbian پیش میرود، و حتی در غرب نیز خریدار ندارد، در بین زنان افغان به هیچ صورت جای نخواهد داشت. این ادعا به همان اندازه خنده آور است که دکتاتوران آزادی خواهان را (انارشپیست) می گویند. و گر نه، فمینیسم کجا و لژیونیزم کجا؟ در این که شعر "بهار سعید" (تنها در یک ردیف) سخت زیر تاثیر فمینیسم رفته من نه شکی دارم و نه اعتراضی. اما در کلام "بهار سعید" کوچکترین ایمائی به همجنس بازی دیده نمی شود. اگر احیاناً "شبانو" با همجنس بازی میانه بدی دارند، من هم برای شان اخبار بدتری دارم. ایشان اول باید همان قسمت (هزلیات) کلام سعدی را مرور نمایند و بعداً بدانند که هر جای که در شعر فارسی و پشتو از (خط) ذکری رفته، از اعتراف آشکار شاعر مرد به همجنس پسندی نمایندگی می کند زیرا (خط) یکی از صفات خاصه پسران نوجوانست. از حمید ماشوخیل:

خط پرمخ د صنم راغی که سپورمی شوه په هاله کی؟

دایی غابن په خوله کی زیب کا که ژاله شوه په لاله کی؟

یک مثالی هم از اشعار متعدد حافظ در این مورد:

غبار خط بپوشانید خورشید رخس یارب

بقاء جاودانش ده که حسن جاویدان دارد

از فرخی:

دوست دارم کودک سیمین بر بی جاده لب هر کجا زیشان یکی بینی مرا آنجا طلب
ای خوشا زین پیشتر کاندر سرایم زین صفت کودکان بودند سیمین سینه و زرین سلب
با سرین های سپید و گرد و تل سیمین با میانه های نزار و زار چون تار قصب

در اینجا می‌خواهم توجه خواننده محترم را مخصوصاً به این حقیقت جلب نمایم که فرخی در اشعار فوق خود از بچه حرف نمی‌زند بلکه در هوس کودک و کودکان است. از نظر من بهترین نمونه شعر سنت شکن همین است. بی‌مورد نیست اگر بگوییم که در اشعار هزلی سعدی و در تذکار (خط) در اشعار حافظ و ده‌ها شاعر دیگر هیچ‌گونه درس اخلاقی هم متصور نیست.

بهترین سانسور یک اثر به زعم من اینست که خود ما آنرا نخوانیم. در حالیکه "شبانوی" ما دیگران را از خواندن اشعار "بهار سعید" بر حذر میدارد، از وجنات بحث‌شان معلوم می‌شود که خود آنرا تا اخیر خوانده و بعداً در صدد ملامت بر آمده‌اند. می‌پرسم اگر این دیوان از نظر ایشان حاوی چنان متن رکیک بود، چرا از صفحه اول آن فراتر رفتند؟ اگر چنین سانسوری را بر نفس خود هم تحمیل کرده نمی‌توانند، این توبه‌فرمایی به دیگران برای چیست؟ ما نه در افغانستان دیروز زندگی می‌کنیم که می‌گفتند "خودش را و هم پدرش را تا تصمیم ثانی بنشانید" و نه در افغانستان امروز که با کلاشنیکوف سر راهش به نشینند. تنها می‌توانیم حلق خود را با گفتن "هی بگیر و هی نمان" تا سینه‌پاره کنیم و آنهم به گفته وحشی تنها "باعث گرمی بازارش می‌گردد" و فروش دیوان اشعارش.

- می‌ترسم که باز مخالف روز لب‌گشوده و گزاف گفته باشم.
 - می‌ترسم که آن عده‌ای را که برای چند قدم محدودی هم با من همراه بودند فرسنگها پشت سر گذاشته باشم
- ولی با وجود آنهم امیدوارم تا من و شما با هم همین گله را از "شبانو" کرده بتوانیم که اقلأ در یکجا هم که شده، این شرط انصاف را مراعات نکردند تا به گفته شاعره ما بگوید:

بهارم! شاعر من! عشق من! شعر تو زیبا بود.

جورج اوروول نویسنده کتاب معروف ۱۹۸۴ می‌گوید اگر نوشته من خوشنت نمی‌آید، آنرا مخوان. می‌توانی کتابم را بسوزی. میتوانی خودم را زندانی و خاموش نمایی. حتی مرا بکشی. اما لطفاً مگو که نویسنده نیستی. چند نمونه از اشعار "بهار سعید"

شنیده‌ام که در دیار من
شب از ستارگان می‌ترسد
و درختان از مهتاب
روز از آفتاب می‌ترسد
و دریاها از آب
شنیده‌ام که در دیار من
آرزوها در کفتن مردگان پناه می‌برند
و گدایان به خانه گرسنگان
پدران در رویای گندم در خرمن کاه
به خواب می‌روند.
و مادران برای سفره شب یتیمان،
جگرهای بریان خود را در سیخ می‌کشند.
شنیده‌ام که،
نوزادان به جای شیر، پستان‌های مادر را می‌خورند.
شنیده‌ام که،
جوانان سخت عاشق می‌شوند،
عاشق درختان میوه.
و عروسان چشمان خود را

با ذغال آرایش می کنند.
شنیده ام که گوسفندان
به جای علف گوشت آدم می خورند.
و فردا،
فردا جز فکر لحظه ای تخم گذاشتن یک مرغ،
مفهوم دیگری ندارد.

یک مثال دیگر:

یاد آن شب که هوا بر سر ما گل می ریخت
آب افشان شده ام در تو مرا گل می ریخت
تو مرا در نفست چیده فرو می بردی
عطر من تا قفس سینه ترا گل می ریخت
آن قدر بوسه شد و روی لبانم بگشفت
کز لبم صبح دگر جای صدا گل می ریخت
چهره در چهره من دوزخ و جنت در هم
آتشی کز تو مرا سوخت بیجا گل می ریخت
همه تن دست شدم روی تنت لغزیدم
کز سر انگشت مرا در سر و پا گل می ریخت
من در آغوش تو چون صبر زدل می رفتم
تنگ بفشردن تو عشق نما گل می ریخت

نظر نهایی را میگذارم به شما خواننده و به امید اینکه این دیوان پر ارزش را بدست آورده و خود قضاوت نمایید. الله یاور



تذکر: هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که نبشته ها و مطالب دیگری از این نویسنده را مطالعه کنند، می توانند با اجرای "کلیک" بر عکس نویسنده در صفحه مقالات، به فهرست "آرشیف" شان رهنمائی شوند!

سوزن و جوالدوز
moosa_d_sozan_wa_djewaal_do.pdf